

کتاب‌های پیشنهادی

آتچه داستان نویسان درباره شهید قاسم سلیمانی گفتند

«سرباز سفید» در آیین‌ه داستان‌های کوتاه

■ شاهد توحیدی



ساسان ناطق، تدوین‌یافته و انتشارات سوره مهر آن را روانه بازار کتاب کرده است. تارنمای ناشر در معرفی این کتاب، نکات پی آمده را از نظر دور نداشته است: «مینا محمدحسینی از نویسندگان افغانستانی و نویسنده داستان این آقا کیست؟ در مجموعه سرباز سفید، شهید سلیمانی را نه تنها اندوه است. قبل از اینکه نوشتن داستانی درباره ایشان پیشنهاد شود، گفتم باید این اندوه را در متن جاری کرد. در داستان این غم از دست دادن را از نگاه دختری گفتم‌ام که پدرش را از دست داده است و شهادت سردار او را به یاد شهادت پدر خودش می‌اندازد. در ادامه برنام‌ه، ابوالفضل عشرب، داستانش را با عنوان سلفی با میهمان ویژه خواند و گفت: این داستان برگرفته از خاطره دیدار اوست، با سردار سلیمانی در پشت صحنه فیلم سینمایی ۲۳ نفر. وقتی که سردار، وقت بیرون رفتن از لوکیشن با اشاره دست نگهبان از ماشین پیاده می‌شود و با او سلفی می‌گیرد. داود خدایی از آذربایجان شرقی و نویسنده کنلارش زانو می‌زنم هم درباره شهید سلیمانی صحبت کرد و گفت: برخی از ما برای به دل نشستن، تلاش



سردار سپهبدشهید حاج‌قاسم سلیمانی

زیادی می‌کنیم، اما ایشان کسی بودند که بدون تلاش صنعتی بر دل‌ها نشستند. من تنها یکبار سعادت دیدار ایشان را داشتم و چنان شیفته شدم که تنها انگشت‌شان به خاطرمان ماند و همین باعث شد که داستانی بنویسم از همین انگشت‌ر می‌خواهم آن را در داستان‌های دیگر هم ادامه دهم. خداداد حدیری، دیگر نویسنده افغانستانی حاضر در مراسم و نویسنده هم‌سفره و هم سفر هم گفت: داستانی که نوشتم‌ام، برگرفته از یک اتفاقی واقعی است، دیدن پدری که هر هفته بر مزار پسر مدافع حرمش می‌آید و خاطره پسرش را بارگو کرد از دیدار با حاج‌قاسم. با رفتن سردار دل‌ها این دغدغه برایم پیش آمد که از بچه‌های فاطمیون بگویم و اینکه بعد از رفتن سردار، چقدر احساس غربیتی می‌کنند و برای نوشتن داستان هم با چند خانواده مدافع حرم گفت‌وگو کردم. سردار تا وقتی بود از بچه‌های فاطمیون صحبت می‌کرد و حالا خاک غربیی پاشیده می‌شود بر مزار این بچه‌ها! ما باید به‌ عنوان نویسنده افغانستانی، این روایت‌ها را بنویسیم و مکتوب کنیم تا نام او باشد، رازها پنهان نماند، راه ادامه پیدا کند و بچه‌های فاطمیون احساس غربیتی نکنند، چراکه حالا با بحرانی شدن اوضاع افغانستان می‌گویند با عوض‌شدن شرایط باید چه کنیم...»

در بخشی از یکی از داستان‌های این مجموعه، درباره لحظه شلیک موشک به سوی خودروی شهیدقاسم سلیمانی در منطقه‌ای نزدیک به فرودگاه بغداد چنین آمده است: «من ماشه را چکانه بودم و مسئول یکی از پیهاده‌ها بودم. فشردن دگمه آتش، به‌راحتی شلیک یک کلت کم‌ری توی باشگاه تیراندازی بود؛ یک تیر تمام. یک موشک. دوباره کلید دوم و موشک دوم. موشک‌های اول من زدم، موشک‌های پیهاد دوم برای اطمینان بود...»

■ **محمدرضا کاثینی**

فرقت علامه شهیدسیدحسین نصرالله رهبر فقید

حزب‌الله لبنان، همچنان بر دل و جان مشتاقان سنگینی می‌کند. هم‌ا ر این روی و تامتد‌ها، گفتن و شنیدن از آن بزرگ بهنگام می‌نماید. در روزهایی که بر ما گذشت، حجت‌الاسلام والمسلمین محمدحسن رحیمیان مسئول دفتر و جوه شرعیه رهبر معظم انقلاب و دوست و یار دیرین سید، در گفت‌وشنود مسیوط یا ماهنامه «پاسدار اسلام»، ناگفته‌هایی از سیره‌وی را بازگو ساخت. مقال پی آمده، به‌پازخوانی تحلیلی‌یخش‌هایی از این‌خاطرات اختصاص دارد. امید آنکه علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **آغاز دوستی و انس با «سید مقاومت»**

در آغاز مقال مروری بر چندوچون آغاز دوستی و مراودت حجت‌الاسلام والمسلمین محمدحسن رحیمیان با شهیدسیدحسن نصرالله بهنگام می‌نماید. برحسب آنچه در گفت‌وشنود مزبور آمده، این صمیمیت پر قدمت، به هنگام فعالیت‌راوی در دفتر امام خمینی کلید خورده است:

«حضور بنده به‌عنوان کمترین خدمتگزار در دفتر حضرت امام، زمینه‌ای شد که از همان مابهای نخست شکل‌گیری حزب‌الله و رفت و آمد رهبران آن به محضر حضرت امام، طبعاً پیوند و دوستی نزدیکی هم‌بین ما و مجموعه این عزیزان برقرار شود. به‌گونه‌ای که بنده پیگیر عمده کار‌ها و مسائلی بودم که مربوط به حضرت امام و این دوستان بود. اعضای محوری حزب‌الله به‌خصوص شهیدان سیدعباس موسوی، سیدحسن نصرالله، عماد مغنیه، سیدهاشم صفی‌الدین، شیخ نبیل قاووق و... در هر سفری که به تهران می‌آمدند، دیدار با حضرت امام، چه به‌صورت ملاقات عمومی، چه به‌صورت دیدار از نزدیک و دست‌بوسی، در رأس خواسته‌های‌شان بود که غالباً هم از طریق حقیر انجام می‌گرفت. معمولاً بعد از این دیدار‌ها که مابین ساعت ۸:۳۰ تا ۱۰:۳۰ برحسب مورد انجام می‌شد، دوستان به اتاق ما در دفتر می‌آمدند و ساعت‌ها در خدمت‌شان بودیم و مصاحبت داشتیم و بعضاً برای ادامه گفت‌وگو‌ها به اتفاق، با منزل‌مان در مجاورت بیت امام می‌رفتیم و تا دیروقت، درباره مسائل مختلف گفت‌وگو می‌کردیم. مکرر پیش آمد که سید هم می‌آمد و به اتفاق به منزل می‌رفتیم. یک

«سید مقاومت»

سید برای من نقل کرد که در رهبر معظم انقلاب در خلال جنگ ۲۳ روزه، طی نامه‌ای خطاب به وی فرموده بودند: من با خواندن نماز امام زمان (عج)، برای شما توسل جستم و دعا کردم. مطمئن باشید که پیرو ید... سید گفت: ما نامه را تکثیر کردیم و به هر نحوی که بود، در محورهای مختلف برای فرماندهان و رزمندگان فرستادیم. با رسیدن این نامه به دست بچه‌ها، گویی خونی تازه در رگ‌های آنها جاری و امید و روحیه‌شان مثل روزهای اول شد

عاریخ

تاریخ ۶۰۴۰۲۳۸۸۵



«یادگارهایی ماندگار از سید مقاومت»

در آیین‌ه خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین محمدحسن رحیمیان

جنگ ۳۳ روزه، یک‌نامه محرمانه و بشارت پیروزی بزرگ

مردی که اکنون مشخصاً به خاطر دارم و شیرین هم هست، این است که در اوایل دهه ۶۰، چند نفر از افراد فوق‌الذکر، یک‌شب به منزل ما آمدند و ماندند. اتفاقاً در آن شب، باران شدیدی هم می‌بارید. از سقف منزل هم آب چکه می‌کرد و تا صبح سطل و کاسه در دست ما و همه‌مان‌ها بود تا آب‌باران را جمع کنیم و بیرون بریزیم که آب باران اتاق را براندازد چنین پذیرایی در خشانی‌هم از آنها کردیم؛ خاطره دیگری اینکه روزی سید بعد از دیدار با امام به دفتر ما آمد در اثناء صحبت از ایشان خواستم تا با مجله پاسدار اسلام مصاحبه‌ای داشته باشد. سید گفت سؤالات را بدهید، من پاسخ‌ها را می‌نویسم. از آنجا که ما تجربه داشتیم که معمولاً وقتی آقایان نیم‌ساعت صحبت می‌کنند، پنج شش صفحه مطلب از آن در می‌آید، ولی وقتی می‌نویسند، نیم صفحه مجله هم نمی‌شود، بر شغاهی بودن مصاحبه تأکید کردم. ایشان گفت من هر چه را که بخواهم بگویم، عیناً می‌نویسم. برای من خیلی عجیب بود. ایشان همانجا نشست و ۱۱ صفحه مطلب نوشت، بدون اینکه حتی یک خط خوردگی داشته باشد! موضوع مصاحبه هم وضعیت لبنان و حزب‌الله بود که آن را ترجمه و در پاسدار اسلام چاپ کردیم...»

■ **حمایت همه‌جانبه رهبر کبیر انقلاب، از حزب‌الله لبنان**

راوی ارجمند به گاه خدمت در دفتر امام خمینی در واقع نقش رابط حزب‌الله لبنان با رهبر کبیر انقلاب اسلامی را به انجام رسانده است. این امر موجب شده تا وی در این‌باره خاطراتی شنیدنی داشته باشد که بایسته بود تا به تاریخ سریده شود: «حضرت امام در جهات مختلف، از حزب‌الله حمایت می‌کردند. مثلاً به یاد دارم شخصیت بزرگی در لبنان از امام درخواست اجازه برای‌امور حبسییه کرده بود. مراحل کار طی و اجازه مکتوب خدمت‌ام‌راه شد تا‌امضا کنند. امام قلم را از جعبه چوبی کنار دست‌شان برداشتند که امضا کنند. بنده خدمت‌شان عرض کردم آقایان شخص با حزب‌الله همراه نیست... یا تعبیری شبیه به این با گفتن این جمله امام قلم را سر جای خودش گذاشتند و قضیه منتفی شد؛ یعنی برای امام، مسئله حزب‌الله و تقویت و حمایت از آن، حتی در تأیید‌ها و عدم تأیید‌ها یک اصل بود. یک نمونه دیگر از مصادیق الطاف امام به حزب‌الله را که خودم هم از یاد برده بودم و مرحوم شهید شیخ نبیل قاووق چند سال پیش آن را یادآوری کرد، عرض

«حضرت امام در جهات مختلف، از حزب‌الله حمایت می‌کردند. مثلاً به یاد دارم شخصیت بزرگی در لبنان از امام درخواست اجازه برای‌امور حبسییه کرده بود. مراحل کار طی و اجازه مکتوب خدمت‌ام‌راه شد تا‌امضا کنند. امام قلم را از جعبه چوبی کنار دست‌شان برداشتند که امضا کنند. بنده خدمت‌شان عرض کردم آقایان شخص با حزب‌الله همراه نیست... یا تعبیری شبیه به این با گفتن این جمله امام قلم را سر جای خودش گذاشتند و قضیه منتفی شد؛ یعنی برای امام، مسئله حزب‌الله و تقویت و حمایت از آن، حتی در تأیید‌ها و عدم تأیید‌ها یک اصل بود. یک نمونه دیگر از مصادیق الطاف امام به حزب‌الله را که خودم هم از یاد برده بودم و مرحوم شهید شیخ نبیل قاووق چند سال پیش آن را یادآوری کرد، عرض

«حضرت امام در جهات مختلف، از حزب‌الله حمایت می‌کردند. مثلاً به یاد دارم شخصیت بزرگی در لبنان از امام درخواست اجازه برای‌امور حبسییه کرده بود. مراحل کار طی و اجازه مکتوب خدمت‌ام‌راه شد تا‌امضا کنند. امام قلم را از جعبه چوبی کنار دست‌شان برداشتند که امضا کنند. بنده خدمت‌شان عرض کردم آقایان شخص با حزب‌الله همراه نیست... یا تعبیری شبیه به این با گفتن این جمله امام قلم را سر جای خودش گذاشتند و قضیه منتفی شد؛ یعنی برای امام، مسئله حزب‌الله و تقویت و حمایت از آن، حتی در تأیید‌ها و عدم تأیید‌ها یک اصل بود. یک نمونه دیگر از مصادیق الطاف امام به حزب‌الله را که خودم هم از یاد برده بودم و مرحوم شهید شیخ نبیل قاووق چند سال پیش آن را یادآوری کرد، عرض

«حضرت امام در جهات مختلف، از حزب‌الله حمایت می‌کردند. مثلاً به یاد دارم شخصیت بزرگی در لبنان از امام درخواست اجازه برای‌امور حبسییه کرده بود. مراحل کار طی و اجازه مکتوب خدمت‌ام‌راه شد تا‌امضا کنند. امام قلم را از جعبه چوبی کنار دست‌شان برداشتند که امضا کنند. بنده خدمت‌شان عرض کردم آقایان شخص با حزب‌الله همراه نیست... یا تعبیری شبیه به این با گفتن این جمله امام قلم را سر جای خودش گذاشتند و قضیه منتفی شد؛ یعنی برای امام، مسئله حزب‌الله و تقویت و حمایت از آن، حتی در تأیید‌ها و عدم تأیید‌ها یک اصل بود. یک نمونه دیگر از مصادیق الطاف امام به حزب‌الله را که خودم هم از یاد برده بودم و مرحوم شهید شیخ نبیل قاووق چند سال پیش آن را یادآوری کرد، عرض

«حضرت امام در جهات مختلف، از حزب‌الله حمایت می‌کردند. مثلاً به یاد دارم شخصیت بزرگی در لبنان از امام درخواست اجازه برای‌امور حبسییه کرده بود. مراحل کار طی و اجازه مکتوب خدمت‌ام‌راه شد تا‌امضا کنند. امام قلم را از جعبه چوبی کنار دست‌شان برداشتند که امضا کنند. بنده خدمت‌شان عرض کردم آقایان شخص با حزب‌الله همراه نیست... یا تعبیری شبیه به این با گفتن این جمله امام قلم را سر جای خودش گذاشتند و قضیه منتفی شد؛ یعنی برای امام، مسئله حزب‌الله و تقویت و حمایت از آن، حتی در تأیید‌ها و عدم تأیید‌ها یک اصل بود. یک نمونه دیگر از مصادیق الطاف امام به حزب‌الله را که خودم هم از یاد برده بودم و مرحوم شهید شیخ نبیل قاووق چند سال پیش آن را یادآوری کرد، عرض



شهیدسیدحسین نصرالله

شهیدسیدحسین نصرالله

شهیدسیدحسین نصرالله

دیده‌ها

شخصیت بزرگی در لبنان، از حضرت امام درخواست اجازه امور حبسییه کرده بود. مراحل کار طی و اجازه مکتوب خدمت امام ارائه شد تا امضا کنند. امام قلم را از جعبه چوبی کنار دست‌شان برداشتند که امضا کنند. بنده خدمت‌شان عرض کردم آقایان شخص با حزب‌الله، همراه نیست با گفتن این جمله امام قلم را سر جای خودش گذاشتند و قضیه منتفی شد! یعنی برای امام، مسئله حزب‌الله و تقویت و حمایت از آن حتی در تأیید‌ها و عدم تأیید‌ها یک اصل بود

دیده‌ها و عدم تأیید‌ها یک اصل بود

و نصف دیگر را خدمت امام بفرستند. در اینجا چند اتفاق جالب افتاد. امام بعد از مدتی، تمام اجازات مصرف نصف‌سهمین را به ثلث سهمین تبدیل کردند. ما خدمت امام عرض کردیم: برای لبنان با توجه به شرایط خاصی که دارد اجازه می‌فرمایید همان نصف‌الامه پیدا کند؟ فرمودند: اشکالی ندارد... و لبنان را در ارتباط با این موضوع استشنا کردند. نکته دوم اینکه آن نصف دومی را هم که آقایان خدمت امام می‌فرستادند، هر بار بنده خدمت ایشان عرض می‌کردم: اگر اجازه فرمایید این نصفی را که آقایان از لبنان فرستاده‌اند، با توجه به شرایط خاص لبنان به آنها برگردانیم که در آنجا مصرف شود، می‌فرمودند: مانعی ندارد. بنابراین اولاً امام اجازه مصرف نصف را برای آنها به ثلث تبدیل نکردند، ثانیاً نصف دیگر را که آنها می‌فرستادند، در طول سال‌ها مورد به مورد اجازه دادند که ما به آنها برگردانیم. برادران حزب‌الله هم صندوق قرض الحسنه‌ای را با عنوان صندوق بیت‌المال تشکیل دادند و این پول در آنجا متمرکز شد و به صورت یک حسنه جاریه درآمد و به‌جای اینکه یکبار مصرف شود، در طول این مدت و تاالان با تدبیری که حزب‌الله‌اندیشیدو البته عنایت خاصی که امام به این گروه داشتند، هزاران مشکل را حل و گره‌های بسیاری را باز کرده است...»

■ **ناگفته‌های تأسیس و توسعه شبکه «المنار»**

بی‌تردید شبکه المنار در بیش از سه دهه اخیر در لبنان و جهان اسلام، نقش رسانه مقاومت را ایفا کرده است. با این همه کمتر کسی تاکنون، جزئیات تأسیس و توسعه این تلویزیون را با جزئیات آن روایت کرده است. جناب رحیمیان در بیان خاطرات و فعالیت‌های حزب‌الله لبنان این‌س موضوع را از نظر دور نداشته است:

«در همان نیمه دوم دهه ۶۰ و در زمان حیات حضرت امام روزی چند نفر از دوستان شورای حزب‌الله، بعد از ملاقات با اسام نزد ما آمدند. در آن جلسه، صحبت از شبکه‌های تلویزیونی در لبنان شد، گفتند: بیش از ۴۰ شبکه تلویزیونی در لبنان فعالیت می‌کنند. پرسیدم چه تعداد از این شبکه‌ها متعلق به شیعیان است، گفتند: هیچ! آن‌روز از این موضوع، خیلی متعجب و البته نگران شدم و جرقه‌ای در ذهنم زده شد. البته در آن زمان در ایران هم فقط دو شبکه تلویزیونی داشتیم که آنها هم به‌صورت شبهانه‌روزی برنام‌ه نداشتند. بعد از آن تحول امام که بنده توفیق خدمتگزاری در بنیادشهید را پیدا کردم و برای سرکشی به بنیاد شهید لبنان، مکرراً به آن کشور سفر داشتیم، آن مسئله بیشتر ذهن‌ما را مشغول کرد، در آن سرانجام بودجه اولیه‌ای برای تأسیس یک شبکه تلویزیونی فراهم کردم و به اندازه همان مبلغ هم از ریاست جمهوری وقت کمک گرفتیم و با همت جناب آقای سیدعیسی طباطبایی مسئول وقت بنیادشهید لبنان، شبکه المنار تأسیس و راهاندازی شد. مرکز اولیه آن هم در طبقه زیر زمین یک برج مسکونی بود و آنتن فرستنده آن روی منار مسجد رسول اعظم بیروت – که در مجاورت بیمارستان رسول اعظم (ص) که وابسته به بنیادشهید بود- بنا شده بود، نصب شد. به همین مناسبت که آنتن آن روی منار مسجد رسول اعظم بود، به نام المنار نامگذاری شد. آن‌زمان هنوز جنگ‌های داخلی لبنان ادامه داشت و خاطرم است یکبار منار مسجد هم مورد حمله توپخانه‌ای دشمن قرار گرفت، اما بالاخره برای اولین‌بار، یک شبکه تلویزیونی شعبی در حد پوشش بیروت راهاندازی شد. در دوره دبیر کل شهید سیدعباس موسوی، بنیاد شهید و حزب‌الله در مالکیت شبکه المنار، به صورت ۵۰-۵۰ شریک شدند. چندی بعد در سفری که به لبنان داشتم، به این جمع‌بندی رسیدیم که بهتر است کلی سهم بنیاد شهید هم به حزب‌الله و اگذار شود و کلاً مدیریت این رسانه را به حزب‌الله منتقل کردیم. آقای شیخ حسن حمادی که الان هم جزو شخصیت‌های فعال و برجسته حزب‌الله است، آن‌زمان، از ناحیه ما مدیریت المنار را برعهده داشت. به تدریج کار شبکه را تلویزیونی المنار در دوره دبیر کل شهید سیدحسن نصرالله گسترش یافت و نهایتاً ماهواره‌ای شد. نقشی که بعدها المنار تا به امروز و به‌طور ویژه در جنگ ۳۳ روزه و در جنگ اخیر ایفا کرد، بسیار مهم و تعیین کننده بود و بجمدها این شبکه توانسته تا حد زیادی، نیاز رسانه‌ای جبهه مقاومت و حزب‌الله را برکند...»

■ **آقا به سید فرمود: به لبنان برگردید و مبارزه علیه اسرائیل را با قدرت ادامه دهید**
حزب‌الله لبنان در طول حیات خود، به‌ویژه در بخش اعظم آن که با رهبری حضرت آیت‌الله العظمی داشتیم، به این جمع‌بندی رسیدیم که بهتر است کلی سهم بنیاد شهید هم به حزب‌الله و اگذار شود و کلاً مدیریت این رسانه را به حزب‌الله منتقل کردیم. آقای شیخ حسن حمادی که الان هم جزو شخصیت‌های فعال و برجسته حزب‌الله است، آن‌زمان، از ناحیه ما مدیریت المنار را برعهده داشت. به تدریج کار شبکه را تلویزیونی المنار در دوره دبیر کل شهید سیدحسن نصرالله گسترش یافت و نهایتاً ماهواره‌ای شد. نقشی که بعدها المنار تا به امروز و به‌طور ویژه در جنگ ۳۳ روزه و در جنگ اخیر ایفا کرد، بسیار مهم و تعیین کننده بود و بجمدها این شبکه توانسته تا حد زیادی، نیاز رسانه‌ای جبهه مقاومت و حزب‌الله را برکند...»

■ **آقا به سید فرمود: به لبنان برگردید و مبارزه علیه اسرائیل را با قدرت ادامه دهید**
حزب‌الله لبنان در طول حیات خود، به‌ویژه در بخش اعظم آن که با رهبری حضرت آیت‌الله العظمی

روزنامه جوان | شماره ۲۲۸۹

خانم‌های مناسب گشت، گذرگاه‌های مهمی را پشت سر نهاد. این امر با ارشاد و مشاورت رهبری از یک سو و ایمان همه جانبه دبیر کل شهید آن به تحقق پیش بینی‌های ایشان از سوی دیگر تحقق یافت. راوی در بخشی از خاطره گویی خویش در این موضوع خاطر نشان کرده است:

«به یاد دارم که سید برایم تعریف کرد در همان اوایل دهه ۷۰ چندی بعد از امضای قرار داد به اصطلاح صلح اسلو، موضوع دیدار قریبالوقوع اسحاق رابین نخست‌وزیر وقت رژیم صهیونیستی و حافظ اسد رئیس‌جمهور وقت سوریه و امضای قرار داد صلح بین دوطرف، جدی شده بود. سید برای رایزنی در این خصوص به ایران می‌آید. در جلسات متعدد و مفصل در نهادهای ذی‌ربط همه به این جمع‌بندی می‌رسند که با توجه به پیگیری‌های چندین ساله امریکا که برای سازش انجام داده و میلیارد‌ها دلار هم هزینه کرده، قطعاً قرار داد صلح بین حافظ اسد و اسحاق رابین به زودی امضای می‌شود و با امضای این قرار داد، پایان حزب‌الله هم رقم خواهد خورد! چون در آن زمان توانمندی و قدرت حزب‌الله، به اندازه امروز نبود و از طرف دیگر گلوگاه و کانال ارتباطی ما و حزب‌الله از طریق سوریه و یکی از نتایج قرار داد صلح هم خاتمه دادن به همکاری سوریه با حزب‌الله بود، بنابراین به صورت قه‌ری گروه حزب‌الله برچیده می‌شد. لذا تحلیل آقایان این‌ن بود که در آینده نزدیک کار حزب‌الله تمام می‌شود و نشست‌ه بودند ستارپوی چگونگی پایان کار حزب‌الله را از این نظر که مثلاً سلاح‌ها، پایگاه‌ها و نیروها را چه کنند، تدوین کرده بودند! در آخر کار، خدمت رهبر معظم

انقلاب می‌رسند. گزارشی از مواقع و جمع‌بندی تحلیل‌شان را ارائه می‌دهند. سیدی می‌گفت: حضرت آقا نکذاشتند صحبت‌ها کامل شود و به پایان برسد، قبل از اینکه حرف‌ها به پایان برسد، آقا با قاطعیت خطاب به من فرمودند: بلند شوید و به لبنان برگردید و با قدرت مبارزه علیه اسرائیل را ادامه بدهید، هیچ اتفاقی نخواهد افتاد! (قریب به همین مضمون) یعنی آن چیزی که آنها تصور می‌کردند، قرار داد صلح به‌زودی امضا می‌شود و بساط حزب‌الله جمع خواهد شد، آقا با قاطعیت فرمودند این‌طور نخواهد شد. سیدی می‌گفت: وقتی از خدمت آقا بیرون آمدم، به عقل‌مان که مراجه می‌کردیم، دو دو چاه‌راتی عقل می‌گفت تحلیل دوستان مبنی بر پایان کار حزب‌الله، رقم می‌خورد، اما به قلب و باور قلبی‌ام که مراجه می‌کردم، می‌دیدم که باور اصلی قلب من حرف حضرت اقااست. بنابراین با اعتقاد قلبی به سخن اقا حرکت کردیم و برگشتیم و کار را ادامه دادیم، ولی همچنان منتظر بودیم تا بنشینم، با توجه به اینکه آقا فرموده‌اند اتفاقی نمی‌افتد، دقیقاً چه خواهد شد. تا آنکه چندی بعد، اسحاق رابین با کوله یک پیوهی افراطی از پا درآمد. حرف قاتل هم این بود که من از طرف خدا مأمور بودم با کشته‌شدن اسحاق رابین و سقوط حزب کارگر و آمدن حزب لیکود، کلاً معادلات و مسیر تاریخ در فلسطین اشغالی و جریان مبارزه با اسرائیل تغییر کرد که بعدها هم منتهی به شکل‌گیری آن وضعیت در غزه شد و مسیر اساساً مسیر دیگری شد. یعنی آنچه بر حسب معادلات عادی و مادی ما می‌توانستیم تصور کنیم، به وقوع پیوست و همان گونه شد که حضرت آقا با قاطعیت به ما فرموده بودند...»

■ **برای پیروزی شما به جمرکان رفتیم و به امام زمان (عج) توسل جستم**

از جمله فرازهای خطیر دوران دبیر کلی شهید سیدحسن نصرالله، فرامندهی جنگ ۳۳ روزه با اسرائیل و پیروزی در آن است. حجت‌الاسلام والمسلمین رحیمیان در میان یادمان‌های خوش، به خاطر می‌آورد که سید مقاومت، پیش‌تر بشارت این پیروزی را از رهبر معظم انقلاب دریافت داشته بود:

«سید برایم نقل کرد که در جنگ ۳۳ روزه، رهبر معظم انقلاب برای ما دو نامه فرستادند. ارسال نامه اول اعلام شد، اما نامه دوم رسانه‌ای نشد! نامه دوم زمانی به‌دست ما رسید که حزب‌الله در جنگ ۳۳ روزه، در سرسخت‌ترین فشارهای سبعانه رژیم صهیونیستی و بمباران‌ها بود و عرصه برای رزمندگان بسیار تنگ شده بود و احساس می‌کردیم که عنقریب مقاومت به روزهای آخر رسد! در آن سخت‌ترین شرایط، نامه دوم آقا رسید. آقا قریب به این مضمون فرموده بودند که من برای شما به مسجد مقدس جمرکان رفتم و با خواندن نماز امام زمان (عج) برای شما توسل جستم و دعا کردم. مطمئن باشید که شما پیروز هستید. سید گفت ما نامه را تکثیر کردیم و به هر نحوی که بود در محورهای مختلف برای فرماندهان و رزمندگان فرستادیم. با رسیدن این نامه به دست شهیدان، گویی خونی تازه در رگ‌های آنها جاری شد و امید و روحیه‌شان مثل روزهای اول شد و بالاخره بعد از چند روز مقاومت جانانه حزب‌الله در مقابل اسرائیل، آن معجزه بزرگ عصر پدید آمد. یعنی معجزه پیروزی فته لیلیله حزب‌الله در مقابل کل دنیای استکبار در جنگی که پیشرفته‌ترین سلاح‌ها و هواپیماهای جاسوسی امریکا و پیشرفته‌ترین تانک‌ها و ناوهای بعضی در اختیار اسرائیل قرار گرفته بود و حتی بعضی از کشورهای منطقه هم در پشت و روی پرده، حامی رژیم صهیونیستی بودند. جنگ جهانی علیه یک حزب بود. رژیمی که ۴۰ سال قبل در سال ۱۹۶۷ در ظرف شش روز، ارتش مصر ابرقدرت جهان عرب و ارتش اردن و سوریه را در جنگ شکست داده بود و تا جایی که می‌خواست جلو رفته و بلندی‌های جولان و غرب رود اردن و صحرای سینیا را تصرف و بیت‌المقدس را اشغال کرد. همین اسرائیل بعد از ۴۰-۲۰ سال، از یک گروه به ظاهر کوچک به نام حزب‌الله، طعم تلخ شکست باور نکردنی را چشید...»